

وقت چیست و چگونه تلف می شود؟

رضا داوری اردکانی

فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

چکیده

کسانی که سخن امروز مرا می شنوند شاید علاوه بر ابهام و اجمال در آن نوعی یأس و بدبینی و سخت گیری ببینند و گمان کنند که کم حوصله ام و بهانه گیری می کنم اما در حقیقت چنین نیست. من حاصل آنچه را درباره جامعه جهانی معاصر و وضع توسعه نیافتگی آموخته و دریافته ام، می گویم. من بدبین و سوفسطایی و نومید و شکاک و اهل ناله و شکوه و شکایت نیستم بلکه دردی را که به جان آزموده ام به اشاره حکایت می کنم. اگر حکایت من تلخ است مرا ببخشید که:

مسکین چکند حنظل اگر تلخ نگوید
پرورده این باغ نه پرورده خویشم

۱- وقت غیر از زمان بمعنای نجومی و تقویمی است. بنابراین اگر از اسراف و اتلاف وقت بحث می کنیم این دو را که البته بهم مربوطند نباید با هم خلط و اشتباه کرد. در برنامه ریزی و تقویم و ارزیابی توسعه، طبیعی است که برای هر کاری وقت مناسبی در نظر گرفته شود چه اگر کارها در زمان خود انجام نگیرد در کار توسعه نکث و توقف پدید می آید. بر طبق محاسباتی که صورت گرفته است در کشورهای مختلف بازده یکساعت یا یک روز کار مساوی نیست و گاهی این اختلاف به ده تا دوازده برابر می رسد. تالار بزرگ خلق چین در پکن را در مدت یازده ماه ساخته اند. در بسیاری از کشورها شاید در مدت یازده سال هم نتوانند ساختمانی نظیر آن بسازند. می گویند - و نمی دانم این گفته تا چه اندازه دقیق است - در یک کشور یک کارمند که باید روزی هشت ساعت کار کند بیش از شش ساعت کار مفید انجام می دهد و

در جای دیگر این رقم از بیست دقیقه هم کمتر است. یکبار در یک مجلس رسمی از تعطیلی های رسمی سخن به میان آمد. می گفتند ما تعطیلی زیاد داریم و چون کارمان زیاد و راهمان دراز است بهتر است تعطیلی ها را کم کنیم. مقدمات این استدلال ظاهراً درست است. نتیجه اش هم گرچه ضرورتاً از مقدمات بر نمی آید دستور العمل بد و بی وجهی نیست. در مقابل این استدلال گفته شد که بفرض اینکه بتوانیم چند روزی از تعداد روزهای تعطیل کم کنیم چه تغییری ایجاد می شود و مگر حاصل یک روز کار چقدر است و کدام کار روی زمین مانده است که باید برای انجام دادن آن روزهای تعطیل را به روز کار مبدل کرد؟ در جایی که فقط بیست دقیقه در روز کار مفید انجام می شود، ده روز هم که از روزهای تعطیل کاسته شود، به اندازه نصف کاری که مثلاً در ژاپن در یک روز انجام می دهند، انجام نمی شود. پس آیا بهتر نیست بجای اینکه تعطیلی ها کم شود به فکر افزایش بازده کار باشیم؟ اگر در کشوری که در روز بیست دقیقه کار مفید انجام می شود فکر کنند که این بیست دقیقه را به یک ساعت برسانند حاصلش افزایش بازده ششصد روز کار در قیاس با وضع موجود است پس چرا به ششصد روز فکر نمی کنیم و در غم شش روز و هفت روزیم. این استدلال چنانکه باید مقبول نیفتاد و مقدمات آن مورد تشکیک قرار گرفت. گفتند که کارمند ما روزی شش ساعت کار می کند. معلم هفته ای سی ساعت درس می دهد. پلیس و پزشک و کارگر حتی بیش از اینها کار می کنند و البته همه اینها درست بود و درست است. در اینکه کارمندان و کارگران، مدیران و پزشکان و پرستاران و . . . کار می کنند تردید نیست اما ظاهراً مسئله درست مطرح نشده است. اگر بازده کار کم است و کار سازمانهای اداری به کندی پیش می رود یا پیش نمی رود کارکنان و کارگران را نباید مسئول دانست بلکه اگر عیبی هست به نظم و نظام (یا بی نظمی و بی نظامی) کار باز می گردد. بعبارت دیگر مسئله این نیست که اشخاصی را بازخواست و ملامت کنیم. اگر سیر کارها کند است و به نتیجه نمی رسد باید دید که چرا چنین است. مشکل این نیست که مردم کار نمی کنند. اگر حقیقتاً اشخاص بر اثر تنبلی و اهمال کار نمی کردند می توانستیم به نحوی این نقص را رفع کنیم اما درد اینست که کار می کنند و نتیجه نمی گیرند. می گویند کارها از روی سهل انگاری انجام می شود و کمتر پروای محکم کاری دارند. در صنعت و تکنولوژی بجای اینکه هرچه می گذرد ساخته ها و فرآورده ها بهتر و کامل تر شود نقص افزایش می یابد. کاری که با سهل انگاری انجام می شود بیش و کمش تفاوت ندارد. دانش آموزان ما در مدارس راهنمایی و در دبیرستان صدها

ساعت (قریب به هزار ساعت) زبان خارجی می آموزند. اگر در هر یک ساعت یک جمله یاد می گرفتند می توانستند به آن زبان خارجی حرف بزنند و بنویسند. صدها صفحه تاریخ و جغرافیا می خوانند اما در کنکور که مثلاً حدود کشور و نام کشورهای مجاور را می پرسند تعداد کمی پاسخ درست می دهند. در هیچیک از این موارد فکر نمی کنیم که وقت تلف کرده ایم و نمی پرسیم برای جلوگیری از اتلاف وقت چه باید بکنیم؟ کسی که وقت را تلف می کند و نمی داند که چه کرده است و از این بابت تأسف نمی خورد، وقت را نمی شناسد. همه مشکل در نشناختن وقت و ندانستن قدر آنست. این غفلت را با نصیحت و موعظه نمی توان علاج کرد. کم و زیاد بودن وقت کار و افزودن یا کاستن یکی دو روز از تعطیلات هم گره دشواری را نمی گشاید. اگر کار معیوب است باید عیب کار را برطرف کرد. کار و کارگر بهم بسته اند. کارگر به کار تعلق دارد و کار نشان کارگر را بخود می گیرد پس وقت کار را با ساعت نمی توان سنجید و اگر در جایی بازده کار کم است تمام مسئولیت را به عهده کارگر نباید دانست. در اینجا کارگر را بمعنی بسیار عام بکار می برم و مرادم کسی است که کار می کند. مهندس و پزشک و معلم و کارگر و دانشمند و کارمند و پیشه ور و بازرگان و . . . همه کار می کنند. خوبی و بدی کار تا حدی به دانش و مهارت و علاقه شخص آنان بستگی دارد اما نظام کار را هیچیک از اینها تعیین نمی کنند و نمی توانند آن را با نحوه کار کردن خود تغییر دهند. بازده کار از همه حیث تابع این نظام است. نظام مجموعه اجزاء نیست که بتوان در هر یک از اجزاء نظر کرد و اگر عیبی وجود دارد با رفع آن عیب کارها را به اصلاح آورد. مسلماً در هر نظامی باید به فکر اجزاء هم بود زیرا آنها هم کند و فرسوده می شوند و اجزاء کهنه و فرسوده را باید تعمیر یا تعویض کرد اما اگر نظم کلی بهم خورد اجزاء خوب هم از کار می افتند.

۲- معمولاً وقتی از مشکلات و نقص ها و راه حل و رفع آنها بحث می شود هر یک از زاویه ای به جایی و چیزی می نگرد و اگر در آنها عیبی ببیند آن را علت العلل همه نابسامانیها تشخیص می دهد و اصلاح آن را سفارش می کند. نکته اینست که این سفارش ها را سهل می انگارند و فکر نمی کنند که تا چه اندازه می توان به آنها عمل کرد. اگر سفارشی عملی نباشد باید فکر کرد که چرا آن سفارش ظاهراً موجه، عملی نیست. می گویند روش و نظام آموزش را باید اصلاح کرد تا کشور اصلاح شود. توصیه دیگر اینست که وجدان کار بوجود آورد تا اهمال و سستی از میان برود و کارها در مدار درست قرار گیرد. گاهی هم این سخن بصورت این دستور العمل کلی تر در می آید که اخلاق مردم را اصلاح کنیم و درس

امانت و صداقت و وطن دوستی و راست کرداری به آنها بدهیم تا اگر کارگردن کارشان را با صحت و دقت انجام دهند و اگر معلمند خوب درس بدهند و اگر پژوهنده اند درست پژوهش کنند و . . . ظاهراً همه درست می گویند و همه این پیشنهادها باید اجرا شود ولی وقتی اینهمه پیشنهاد خوب وجود دارد و همه آنها باید اجرا شود قاعدتاً همه زبانها باید گوش هم باشند. اگر همه بگویند و هیچکس نشنود گفته ها بچه کار می آید؟ آنکس که بیرون گود است عذر می آورد و می گوید من که قدرت و اختیار ندارم. باید پرسید که قدرت و اختیار کجاست؟ آیا وزارت آموزش و پرورش نمی خواهد بهترین آموزش را به کودکان و نوجوانان بدهد؟ سازمانهای متصدی صنعت و کشاورزی و کار و بازرگانی و مدیریت علاقه ای به بهبود اوضاع ندارند. اگر آنها قدرت و اختیار دارند پس چرا عمل نمی کنند؟ اگر پای درددل متصدیان بنشینیم همان حرفهایی از دهانشان بیرون می آید که از زبان اندرزگویان بیرون گود می شنویم. آنها در حد توانایی خود می کوشند از امکانشا استفاده کنند و می بینیم که همه کارمندان و معلمان و مأموران کشوری و لشگری کار می کنند و اگر افراد و اشخاصی هم مسامحه کار باشند بازخواست می شوند. مشکل در کار نکردن نیست. مشکل اینست که از کار و کوششی که می شود نتیجه مطلوب عاید نمی شود. متصدیان امور هم اگر پیشنهاد اصلاح باشد آن را می شنوند و غالباً می پذیرند و شاید تحسین کنند اما اجرای این پیشنهادها آسان نیست. مدرسه را چگونه باید اصلاح کرد؟ مدرسه محیط مادی مناسب و سازمان خوب و برنامه آموزشی زنده و معلم باسواد آشنا به روش تدریس و فارغ البال می خواهد. اینها را چگونه و از کجا باید فراهم کرد. در حقیقت کسی که می گوید بیابید آموزش و پرورش را اصلاح کنید، سفارش کرده است که امکانات مالی و اقتصادی و . . . کشور را توسعه دهید، دانشمند و پژوهشگر بپرورید. کسانی را بیابید که راه آینده کشور را بشناسند و بدانند که آن راه را چگونه باید گشود و با چه توشه و توانی باید پیمود. در حقیقت هم اصلاح آموزش موقوف و موقوف به اصلاح در همه زمینه هاست و البته آموزش علم یکی از زمینه های مهم است. شاید اعتراض شود که با این بحث ها همه راهها به دیوار محال بر می خورد. نه، چنین نیست. مشکل جهان توسعه نیافته اینست که مزایای جهان توسعه یافته را می بیند و می خواهد اما نمی داند از چه راه و چگونه باید به آنها برسد. اگر با صرف بخشنامه و دستور العمل اداری و سیاسی و با سفارش اهل فضل و دانش کارها در مسیر مناسب خود قرار می گرفت صد سال جهد برای پیمودن راه توسعه تاکنون همه کشورهای توسعه نیافته را به مقصد نزدیک کرده بود پس بیندیشیم که چرا از

کوشش‌ها و نیت‌های خیر نتیجه مطلوب بدست نمی‌آید. کم‌کاری و کمبود امکانات مالی مانع مهم پیشرفت است اما مصرف فراهم شدن پول و بیشتر کردن ساعات کار مشکل حل نمی‌شود چنانکه معمولاً یا غالباً وقت و مال صرف می‌شود و کار مهمی صورت نمی‌گیرد زیرا معلوم نیست که کار و راه مناسب کدام است و شرایط و لوازم انجام دادن و پیمودن آن کارها و راهها چیست و چه کسانی از عهده بر می‌آیند. نمونه‌ای که در بیرون پدید آمده و مطلوب قرار گرفته است می‌تواند جهت سیر را تا حدی معین کند و شاید شوق رسیدن به آن را هم برانگیزد اما تا اسباب کار و امکانات پیمودن راه فراهم نشود نتیجه و حاصلی جز حسرت از راه ماندن و پیشرفت نکردن عاید نمی‌شود. نکته مهمتر هماهنگ بودن یا هماهنگ کردن کارهاست که معمولاً فوق طاق‌گردانندگان امور کشورهای توسعه نیافته است. این کار از عهده متخصصان بر نمی‌آید بلکه بر عهده صاحب‌بنظران زمان شناس است. البته اگر جنبشی از درون یک جامعه آغاز شود آثار آن در همه شئون ظاهر خواهد شد. در این صورت دیگر علم و آموزش از صنعت و تکنولوژی و مدیریت و رفتار و کردار و معاملات از فرهنگ موجود و قانون و قانونگذاری از امکانات عملی منفک نیست یعنی بهبود وضع آموزش و دانشگاه و سیستم مالیات و قانون کار و اشتغال و رسوم تولید و مصرف همه با هم هماهنگ می‌شود.

۳- می‌گویند اگر چنین است پس اراده و تدبیر ما اثری ندارد و هیچکس را مسئول نمی‌توان دانست ولی نتیجه آنچه گفته شد نفی اراده و تدبیر نیست بلکه گزارش و تبیین غیاب و غیبت آن دو است. تدبیر و اراده این نیست که بگویند اخلاق و آموزش را اصلاح کنند و قوانین و مقررات خوب بگذارند و علم و پژوهش را توسعه دهند و اصول و قواعد سیاست کشور را بر وفق عقل و با خواست مردم تدوین کنند و هماهنگ سازند. نه اینکه این دستور العملها درست نباشد. اینها همه درست است اما تا زمانی که شرایط امکان اجرایشان در نظر نیاید و فراهم نشود از قلمرو وهم بیرون نمی‌آیند و به تدبیر و اراده مبدل نمی‌شوند پس تمام یا بیشتر وقتی که با این حرفهای خوب و حتی احیاناً با پژوهشهای علمی می‌گذرد بیهوده صرف شده است (پژوهشهایی که در بایگانیها ضبط می‌شود بی هیچ شبهه و تردید از این زمره است). همه اینها اتلاف وقت است. می‌گویند با این روش و نظام آموزش، دانشمند پرورش نمی‌یابد. شاید چنین باشد اما دانشمندی هم که در جای دیگر پرورش یافته است و می‌تواند پژوهشگر پژوهش‌های لازم و ضروری باشد وقتی به جایی برود که هوايش هوای پژوهش نیست و نیاز به پژوهش احساس نمی‌شود،

چه بسا که از دانشمندی و پژوهش منصرف شود و به عنوانی که دارد اکتفا کند. او دیگر وقت خود را صرف دانش نمی کند و درست بگوییم وقت پژوهش و تحقیق ندارد هرچند که شغل دانش و دانشمندی را برای خود نگاه می دارد. وقتی دانشمند و معلم و کارگر و کارمند کار می کنند و از وقتی که صرف می کنند نتیجه مطلوب نمی گیرند معلوم است که کارها نظم و نظام و هماهنگی ندارد. توجه کنیم که جامعه در حال توسعه بر خلاف نظامهای قدیم زندگی و جامعه های توسعه یافته واجد نظم ارگانیک نیست و حتی آن را مکانیسمی که اجزایش بر حسب نظام از پیش طراحی شده در جای خود قرار گرفته اند، نمی توان دانست. مشکل اساسی اینست که نظم جهان در راه توسعه را باید طراحی کرد و این طراحی مستلزم برخورداری از تفکر آینده بین است یعنی او باید فرزند زمان باشد و به وضع جهانی که در آن بسر می برد آگاه باشد و امکانهایی اکنون و آینده را بشناسد ولی زمان کشورهای توسعه نیافته زمان آشفتگی و پریشانی است. مردم این مناطق هم به درجات به زمانها و دوره های مختلف تاریخی تعلق دارند. اینها میان گذشته خودشان و آینده ای که هم اکنون گذشته جهان متجدد است چیزهایی را خوب و خواستنی می یابند و رسیدن به آنها را پیشنهاد می کنند ولی این چیزهای خوب و خواستنی به آسانی بدست نمی آیند و همه را با هم و یکجا نمی توان جمع کرد. آب و آتش و خاک و باد همه خوبند اما اینها را با هم در یک جوال نمی توان قرار داد. کاری منتج است که در جای خود اجرا شود. وقت و جای هر کاری را چگونه می توان تشخیص داد؟ اگر این تشخیص میسر می شد دیگر نگرانی تلف شدن وقت و مال مورد نداشت ولی این تشخیص آسان نیست. آگاهی از بی وقت بودن کارها هم به دشواری حاصل می شود اما وقتی کار به نتیجه نمی رسد و کارکنان دچار ملال و آزدگی می شوند خوبست که بپرسیم چرا کارها چنانکه باید پیش نمی رود.

۴- اروپا، دوران تجدد را با نقد آغاز کرد. نقد یعنی شناخت موقع و مقام خود و حدّ و اندازه و شرایط امکان کسب علم و ادای فعل و عمل و مواظبت در رعایت حدود. اگر این مواظبت نباشد چگونه بگوییم که کاری درست و به موقع و بجا انجام شده است و مگر می توان اینهمه کاری را که انجام می شود بی موقع و نابجا دانست؟ چنانکه گفته شد مشکل جهان توسعه نیافته اینست که همه دست آوردهای خوب جهان توسعه یافته را می خواهد و می پندارد که راه طی شده تاریخ تجدد را به آسانی می توان پیمود و حتی وقتی در راه در می ماند خود را نمی تواند از وهم قدرت آزاد بسازد. راه تجدد با نور و روشنایی تفکر و

فلسفه جدید پیموده شده است. آن راه پشت سر روندگان نابود شده است. دیگرانی که رو به مقصد تجدد دارند باید خود راه را بگشایند و آن را هموار و روشن کنند. پیچ و خمهای راه را هم خود باید تشخیص دهند و بسازند. عالم متجدد مآب اگر بتواند باید با طرحی نو و نه با تقلید از جهان توسعه یافته ساخته شود. هر جهان و جامعه ای نظم و تناسبی دارد که امور و اشیاء در آن نظم معنی پیدا می کنند و منشاء اثر می شوند. جامعه مثل ارگانیسم زنده شیء خارجی را در درون خود نمی پذیرد و شاید از ارگانیسم هم حساس تر باشد. تاریخ مدرنیزاسیون گواه است که تا جسم و جان مردمی مستعد قبول امر تازه نشود آن امر حتی در دایره توجه و ادراک آن مردم قرار نمی گیرد و اگر در دایره توجه قرار گرفت باز معلوم نیست که بتوان آن را فرا گرفت و در جای خود قرار داد مگر اینکه صاحب توجه، وضع و موقع و امکانهای خود را بازشناسد. این بازشناسی وجهی از وقت شناسی است یا با وجهی از وقت شناسی قرین است. اگر این شرایط که گفتیم فراهم نباشد صنعت و فرهنگ و حتی علم و پژوهش تفننی و تشریفاتی و تقلیدی می شود.

۵- وقت منحصر به زمان حرکت عقربه ساعت و یا جایجا شدن خورشید در آسمان و در پی هم آمدن اعداد و نشانه ها نیست بلکه وقت، وقت تعلق خاطر است:

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد باقی همه بی حاصلی و بلهوسی بود

من اکنون در اینجا نمی خواهم و نمی توانم راجع به حقیقت وقت و زمان چیزی بگویم. همینقدر اشاره می کنم که مشکل وقت و زمان در دوره جدید اهمیت پیدا کرده و در دوران توسعه (مدرنیزاسیون) حادث شده است.

البته مقصود این نیست که همه به مشکل زمان و وقت و تاریخ توجه دارند بلکه بر عکس از وقتی که تلقی و تصوّر مکانیکی زمان رواج پیدا کرده است مشکل وقت و زمان بیشتر مورد غفلت قرار گرفته و همه گمان می کنند که می دانند وقت چیست و معمولاً تصوّر مکانیکی زمان را که در جای خود درست است تمام حقیقت زمان می دانند ولی این وقت و زمان قابل اندازه گیری با عدد و مکان یکی از جلوه های انتزاعی زمان است. این زمان، صرفاً زمان تولید و ساختن و پرداختن اشیاء تکنیک است و نه حتی زمان بنیانگذار و قوام بخش تاریخ تکنولوژی. زمان بنیانگذار عهد علم جدید و تکنولوژی با تعلق به تصرف در موجودات و غلبه عقلی بر جهان آغاز شد و در همه چیز جهان و مخصوصاً در کار تکنیک بعنوان عنصر

قوام بخش وارد شد. اکنون هم وجود این عنصر برای توسعه تکنیکی و تکنولوژیک یک کشور ضروری است ولی تعلق را با پسندیدن و خواستن و هوس چیزی را در سر پروردن اشتباه نکنیم. اگر تعلق میل و هوس بود چون همه مردم جهان به مصرف کالاهای تکنیک راغب و مایلند، می بایست آنها را اهل تعلق بدانیم. تعلقی که در اینجا منظور نظر است تعلق خاطری است که با درک خواسته و تشخیص و اختیار راه وصول به آن حاصل می شود یا ملازمت دارد. این تعلق خاطر یک امر شخصی و روان شناسی نیست بلکه در یک عالم پدید می آید و با نحوه زندگی و گفتار و کردار مردم آن عالم در هم می آمیزد. کاری که با چنین تعلق خاطری انجام شود بجا و به موقع است. پیداست که در هیچ جامعه ای همه مردم بکار خود تعلق خاطر ندارند و مارکس در صدر عصر تکنیک بدرستی دریافته بود که کار بدون دشواری و تکلف، کار نیست. مارکس همچنین می اندیشید که در دوران بورژوازی وجود آدمی در ساحت کار منحل شده است. حتی اگر این حادثه وقوع یافته باشد و غربت و ملال را خاصه جهان متجدد بدانیم در اینکه کار و نحوه کار کردن در جهان جدید با نظم این جهان تناسب داشته است چندان چون و چرا نمی توان کرد. تناسب مزبور از این اصل نشأت می گرفت که بشر جدید (بشر فاوستی) به عهده گرفته بود که جهان را با یک طرح ریاضی که در فلسفه و تفکر جدید فراهم شده بود، دگرگون سازد. وقت تمدن متجدد، وقت این دگرگون سازی بود. انکار نمی توان کرد که ملال کارگران و کارمندان در جهانی که آدمی در ساحت کار منحل شده است موجب ائتلاف وقت می شود. بپذیریم که این ملال لازمه جهان متجدد است اما اگر در جایی و جامعه ای طرح و برنامه کار نباشد ملال مضاعف خواهد بود و دیگر زمان و وقتی وجود نخواهد داشت که تلف شود یا به خوبی بگذرد.

خلاصه و نتیجه

خلاصه کنم: هرچند که ممکن است با کم کاری و سهل انگاری و بر اثر پراکندگی خاطر و ندانم کاری بعضی از متصدیان امور و ناهماهنگی دستگاهها و سازمانها وقت ها و فرصت ها هدر می شود اما قضیه این نیست که چون مردمان سهل انگارند وقتها هدر می شود بلکه سهل انگاری نتیجه و فرع بی وقتی و وقت شناسی است. تجدد وقت و زمانی داشته است. آن وقت تجدید و تکرار نمی شود. وقت توسعه وقت دیگر است. آن را باید یافت. وقتی دانشمندان مسئله ندارند و پژوهش می کنند و مدیران ملاحظات سیاسی را در اداره امور دخالت می دهند؛ سازمانهای اداری و خدماتی اجرای صوری مقررات را

سرپوش ناتوانیها و بی حاصلی ها قرار می دهند و مردمان حل همه مسائل را از حکام و دولتمردان می خواهند و می پندارند که با رفتن این و آمدن آن مسائشان حل می شود، در حقیقت وقت و زمان گم شده است. تکرار می کنم که مراد از وقت، وقتی نیست که با ساعت اندازه گرفته می شود بلکه وقت درک و دریافت است که اگر نباشد حتی نمی توان مقدار ساعت لازم برای انجام دادن کارها را محاسبه کرد. بدون وقت یابی هیچ نظم و سامانی پدید نمی آید و اگر قواعد و مقرراتی وضع شود پریشان و پراکنده است و به ایجاد نظم کمکی نمی کند. مگر نه اینست که کشورهایی از صد و پنجاه سال پیش تاکنون در سودای اخذ تمدن غربی و رسیدن به مرحله توسعه علم و تکنولوژی بوده اند و همچنان در این سودا بسر می برند. صد و پنجاه سال برای توسعه وقت کمی نیست اما کشورهایی هستند که در این مدت پیشرفتشان بسیار اندک بوده است که این پیشرفت اندک هم شاید ناشی از ضرورت های سیاست و اقتصاد جهانی بوده باشد.

ما معمولاً وقتی از دانایی و خردمندی و حماقت و نادانی می گوئیم اینها را در وجود آدمیان و حتی قائم به وجود ایشان در نظر می آوریم و تصور می کنیم و اگر کسی زمانه را دانا و خردمند یا نادان و احمق بخواند، تعبیرش را اگر بی وجه و بی معنی ندانند، شاعرانه می خوانند. درست است تعبیری از این قبیل که زمانه به بی خردی و حماقت دچار شده است به شعر تعلق دارد اما شعر سخن حقیقت است. در عهد و دوران خرد و خردمندی، دانشمندان و محققان و متفکران و صاحبان تدبیر پرورده می شوند و در زمانه جهل و بی خردی استعدادها و کوشش ها تباه می شود چنانکه می گویند مادر دهر عقیم شده است. وقتی زمانه احمق می شود به هوشمندان و مستعدان و صاحبان ذوق و قریحه بیش از دیگران ستم می شود. حافظ در غزلی زمانه ای را وصف کرده است که شاید بتوان آن را زمان حماقت یا زمانه بی وقتی دانست. چند بیت غزل را بخوانیم:

سحرگه رهروی در سرزمینی	همی گفت این معمّا با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف	که در شیشه برآرد از بعینی
گر انگشت سلیمانی نباشد	چه خاصیت دهد نقش نگینی
درون ها تیره شد باشد که از غیب	چراغی برکند خلوت نشینی
نه می بینم نشاط عیش در کس	نه درمان دلی نه درد دینی
نه حافظ را حضور درس خلوت	نه دانشمند را علم الیقینی

